

نامه زهرین از آقای امح • آریان پور • استاد دانشگاه تهران • خطاب به رئیس دانشگاه تهران است که رو نوشت آن بدست ما افتاده •  
 استاد آریان پور • که از شخصیت‌های برجسته و سرشناس علمی و فرهنگی میهن ماست • در این نامه گوشه‌ای از نابسامانی آموزش و پرورش و سیاست ضد فرهنگی رژیم را فاش می‌کند • ما از استاد آریان پور پوزش می‌طلبیم که بدون اطلاع و اجازه ایشان به انتشار این نامه مبادرت می‌ورزیم • ولی ما در انجام وظیفه خود در افشاء سیاست ضد فرهنگی رژیم ضد ملی و استبدادگانه محمدرضا شاه انتشار چنین اسناد افشاگری را لازم و مفید میدانیم •  
 آریان

## استاد آریان پور

# سیاست ضد فرهنگی رژیم را

## فاش می‌کند

جناب رئیس دانشگاه تهران!

چنان که در گزارشنامه مورخ ۲۵ آذر ۱۳۳۵، پیافقت و به تفصیل معروض داشته‌ام، در سال آموزشی گذشته، در دانشکده ای که محل خدمت سالهای اخیر من بوده است، حوادثی یابهنتریکوم، فجایعی روی داده است. بر اثر این فجایع از سوی ادامه خدمت دانشگاهی من ناممکن شد و از سوی دیگر اعتقادی که بسیاری از استادان و دانشجویان به دستگاههای آموزشی عالی داشتند، روه گاهش نهاد، است.

مستقیم یا علم و اهل علم مخالفت می‌ورزیدند. مثلاً در رسهای علمی مثبت را از برنامه حذف میکردند یا از ساعات آن در رسها می‌کاستند، در انتخاب استاد و چگونگی تدريس او مداخله مینمودند، ساعات تدريس استادان دانشگاهی را کاهش میدادند یا راهنمایی دانشجویان را در جریان پژوهش و نگارش پایان نامه به اینان ارجاع نمیکردند. در سال گذشته در بسیاری از موسسات آموزشی عالی، موجی عمومی برضد هرگونه ترقیخواهی برخاست، چنانکه در محل کار من، کسانی دهان به اعتراض گشودند که استاد زبان انگلیسی از جنس انانث نباید باشد، دختران دانشجویان نیز بانوی ژاپنی که در دانشکده درس میخواند، باید خود را در جاد رهبوشانند، و تبلیغ عقاید (ونه ترویج علم و تحقیق در حقایق) باید هدف همه در رسها باشد. در مورد من که عهد دارد رسهای تاریخ فلسفه غربی و جامعه شناسی بودم، اعتراض میکردند که چرا مردم غیر دانشجویان و دانشجوین موسسات آموزشی دیگر و از آن جمله، دختران بی حجاب، در کلاسهای من حضور میابند، چرا من به جای رعایت اکید مقررات صوری مانند "حاضر و غایب کردن" و جزوه گفتن و نمره دادن و امتحان کردن و اطاعت کورانه خواستن و سخت گرفتن، با جلب محبت و اعتماد دانشجویان، آنان را با روشهای علمی

به سبب آنکه اینگونه حوادث به آموزش و پرورش و دانش و بیداری مرد بها لظفه میزند، آنچه را که بر من گذشته است (نه به عنوان شکایتی خصوصی، بلکه به عنوان مشکلی اجتماعی) به جناب عالی که در برابر جامعه امروز و فردای ما مسئولیتی خطیر دارید، فهرست وار گزارش میدهم. عواملی که از دیرباز به دلایلی معلوم، دانش و بیداری جامعه را دشمن داشته اند، در سال آموزشی گذشته با برخی از معلمان راستین موسسات آموزشی عالی به شدت در افتادند. مخالفت آنان با دانشگاهیانی که صادقانه در ترویج علم (ونه در تبلیغ اباطیل و اکاذیب)، میکوشند، به هیچ روی تازگی نداشت، ولی شدت آن بی سابقه بود. اینان در گذشته‌های دورتر به شیوه های غیر-

نظریه‌ها بی چون نظریه تکامل طبیعی و تکامل اجتماعی (که برهم - دشمنان علم، "مجموعات خارجی" است) دمساز میکنم، چرا در کلاسهای من آزاد فکری و نقادی جاننشین معتقدات عرفی میشود و حتی بزرگانی چون افلاطون و ارسطو و ابن سینا مورد انتقاد قرار میگیرند، چرا دانشجویان به الهام کلاسهای من، از تعالیم قسرون وسطائی رویگردانند و از محضو منبر کهنه پرستان میگریزند، چرا من بابیان عظمت اهل علم و حقارت عالم نمایانی که به امید مال اندوزی و مقام یابی به کسار دانشگاهی میپردازند، دانشجویان را نسبت به برخی از استادان، بدبین و بی اعتنا میگردانم، چرا . . . . .

دانش‌ستیزان با بهانه‌هایی اینگونه، به پرخاشگری گراییدند . پس برای برهم زدن مجالس در سن من، برخی از دانشجویان نورسیده را برضد من افوا کردند، علم دوستانی را که با دنیایی شوق از نزدیک و دور و حتی از شهرهای دیگر به کلاسهای من میشتافتند، به زور از دانشکده بیرون راندند، برخلاف قانون، دانشجویان سایر موسسات دانشگاه تهران را از شرکت در کلاسهای من محروم کردند و حتی در شورای دانشکده بدون حق و دلیل، مرا به با داهانت گرفتند و حذف دروسهای مرا خواستند .

به ناگزیر من که با خستگی مزمن و بیماری قلبی، کار خود را دنبال میکردم، دانشکده را بدو گفتم و خانه نشین شدم . لیکن رفتار غیر منطقی و غیر اخلاقی دشمنان علم، بسیاری از استادان دانش‌پرور دانشکده را پس از حمایت از من برانگیخت . پس از طرف رئیس دانشکده نزد من آمدند و با دلجویی خود مرا به دانشکده بازگرداندند .

بازگشت من تاریک اندیشان را خشمگین تر گردانید . پانامه‌های بی‌امضا\* و تلفظهای اراذل ناشناس، من و خانواده‌ام را مورد تهدید قرار دادند . البته وقعیسی نهادم . آنگاه چند تن از اوایش را به کلاسهای من فرستادند، اوایش که در محیط انسانی کلاسها مجالس برای خرابکاری نیافتند، در پلکان دانشکده به سوی من چاقو پرتاب کردند . باز هم نادیده گرفتم . سپس در سرسرای دانشکده به من یورش آوردند، ولی بر اثر کمک سه هنگام استادان و دانشجویان، سرکوب شدند .

دشمنان علم از بیم آنکه مهاجمان دستگیر شوند و محرکان خود را معرفی کنند، بید رنگ سراسیمه به تلاش افتادند، و یکی از آنان بدون توجه به مسئولیت خود در قبال دانشجویان و دانشکده، دست نوازش بر سر مهاجمان کشید و آنان را به صحن دانشکده برد و در میان جماعت دانشجویان نعره زد که بگیرید، ببندید، محاکمه کنید، بزنید معلم فاسد را، معلم خائن را !! آنگاه او و اوایش او مرا به باد ناسزا گرفتند و به هردسته و فرقه و نحله‌ای که از لحاظ عرف یا قانون، مطرود است و وابستگی آن،

عقوبت دارد، منتسب کردند . سپس به قصد حمله به من، به عمارت دانشکده یورش آوردند . اما چون برخی از دانش‌جویان و کارگزاران دانشکده به مقابله آنان شتافتند، به کتک زدن و پنجره شکستن پرداختند و پس از آن از دانشکده گریختند .

بید رنگ همه ماجرا را برای مقامات دانشگاهی نوشتم و اطلاع دادم که دیگر نمیتوانم در چنان محیطی خدمت کنم .

در روزهای بعد کسان بسیار مخصوصاً دانشجویان موسسات آموزشی گوناگون، گروه گروه نزد من آمدند یا به وسیله تلفون و نامه مرا مورد استمالت قرار دادند و دهها تن از دانشجویان داوطلب شدند که قانون شکنان را به مجازات رسانند . البته به اقتضای وظیفه معلمی خود، آنان را از هرگونه مداخله برحذر داشتم . بسیاری از استادان حق طلب، نیز به همدردی برخاستند و از من خواستند که کلاسهای خود را بی معلم نگذارم .

واکنش‌های اخلاقی استادان و دانشجویان و مردم شرافتمند، دشمنان علم را بیمناک گردانید، چندان که حتی انعقد و راز حضور در موسسات آموزشی طفره رفتند و سرانجام یکی از آنان - همان که برخلاف اخلاق و قانون و منطق، اوایش را بصحن دانشکده برده و بلوا برپا کرده بود - بر اثر ترس و شرم، ناگزیر از ترک شغل دانشگاهی خود شد . با این وصف آنان نه تنها دست از شرارت بر نداشتند، بلکه با شدتی بیشتر عداوت ورزیدند . روزی سه تن از اوایش در جوارخانه من به سوی من و کودک پنج ساله‌ام بطری پرتاب کردند و رفتند . خوشبختانه بطری در راز من و کودک معصوم به زمین خورد و شکست . همچنین یاران و مزدوران تاریک اندیشان، در موسسه‌های دانشگاهی و مجامع فرهنگی و از روی منبرهای شهرهای متعدد مانند تهران و قم و کاشان و اصفهان و مشهد و آبادان و حتی از راد بود و لشی درباره دروسها نوشته‌های من به دعوای پراکنشی پرداختند . پدران مرا یاغیان تباهاکار، و مرا یاغی زاده شورشی طلب خواندند .

متأسفانه برخی از استادان و دانشجویانی هم که در جریان این واقعه، از من دفاع کرده بودند، از شر ایادی دانش‌ستیزان ایمن نماندند . با این وصف نه استادان شرافتمند، از من روی گردانیدند و نه دانشجویان پرفتوت از حمایت من باز ایستادند . اکنون در یافتنم که برخی از دانشجویان قد آکار پس از وقوف بر شرارت‌های تاریک اندیشان، در بسیاری از ساعات شبانه روز در دور مراقب من بودند، و این مراقبت تازمانی که برای درمان قلب به مسافرت رقم، ادامه داشته است .

با آنکه همه این سیاهکارها هم تجاویز مسلم پس به حقوق انسانی یک معلم بود و هم ناقص حرمت دانشگاه و نظم جامعه بشمار میرفت، و با آنکه به صورتی علنی روی

میداد، هیچ مقام رسمی به عنوان معانت گامی برنداشت  
 برخی از آن سياهکاری ها مانند دروغ پراکنی از منبرها  
 هنوز ادامه دارد، ولی باز خبری از معانت نیست. با  
 همه اینها، من هیچ شکایتی ندارم، زیرا به تحمل  
 ناروایی ها خوگرفتم، چنانکه در گذشته، چون در برابر  
 رئیس دانشگاهی که مدعی تربیت معلم بود، از دانشجویان  
 و استادان دفاع کردم، برای من پرونده سیاسی ساخت،  
 و چون در یک سخنرانی از تجویزهای دستگاه آموزش و  
 پرورش انتقاد کردم، وزیر خواستار اخراج و محاکمه من  
 شد. پس باها مرا به مواخذه کشیدند و مورد آزار قرار  
 دادند، حقوق مرا بریدند. مدت یکسال مرا به حال تعلیق  
 درآوردند، یکبار اتومبیل مرا شکستند و بار دیگر موتور آنرا  
 منفجر کردند. و بعد از همه اینها، مرا از دانشکده و کنسار  
 دانشجویانم راندند. و در دانشکده کنونی مهجور و منزوی  
 گردانیدند.

از آنچه گذشته است، شکی نیست و از آنچه پیش  
 آید، باکی ندارم. ولی چون در وضع موجود، ادامه خدمت  
 من در آن دانشگاه و موسسات دیگر به هیچ روی میسر  
 نیست، و چون برخلاف دیگرگانی که در رزی معلمی،  
 باحریه چاپلوسی و ریاکاری و فریب، به شکار پول و مقام  
 میروند، به رایگان خواری یا صدقه گیری خوگرفته ام، از  
 شما، جناب رئیس دانشگاه تهران، تقاضا دارم که با هر  
 مجوزی که مناسب میدانید، برای قطع حقوق ماهانه من،  
 دستور فوری صادر فرمایید.

به این ترتیب مسئله من حل، و پرونده دانشگاهی  
 من بسته میشود. اما اشکال در این است که مسئله من  
 صرفا مسئله من نیست، مسئله همه جامعه دانشگاه است،  
 مسئله همه دستگاه آموزش و پرورش است، مسئله همه  
 اجتماعت است.

گناهانی که به من بسته اند، از چه مقوله اند؟ اگر از  
 دشنامهای گوناگون دشمنان علم بگذریم، جراتی که بمن  
 نسبت داد فاند، چنین است: در درسا و نوشته هایم  
 علم و صنعت را زمینه بیداری و بهبود اجتماعی دانستم،

پرورشهای علمی یا فتردام، از د نظریه مثبت و امید بختر  
 تکامل طبیعی و تکامل اجتماعی دفاع کردم و عملا به  
 مناسک و تشریفات و تبلیغات و تظاهرات صوری سر فرود  
 نیاوردام.

بی گمان انکار نمیتوان کرد که معلم اگر به علم و  
 جامعه عشق نوزد و از ظاهرسازی و ریاکاری و خود نمایی  
 به کنار نماند، از رسالت مقدس خود باز خواهد ماند.  
 بنابراین هر معلم راستین ناگزیر از ارتکاب همین "گناهان"  
 است و در معرض همان مخاطرات.

در اینصورت:

آیا در اوضاعی این چنین، کار معلمی که همانا

انسان پروری است، میسر میشود؟

آیا در اوضاعی این چنین معلم میتواند در نقش خود،

یعنی مروج علم (و نه مبلغ اکاذیب) باقی بماند؟

آیا در اوضاعی این چنین نسل تشنه جوان از نوش

علم سیراب و بارور میشود؟

آیا در اوضاعی این چنین گسترش علم و صنعت که شرط

بیداری اجتماعی و بقا، پیشرفت هر جامعه متعین است،

دست میدهد؟

آموزش و پرورش سرمایه گذاری کوتاه مدت اقتصادی

نیست و نتایج آن در ظرف دو سه سال ظاهر نمیشود.

تخمی که امروز در مزرعه میکاریم، پنجاه سال و صد سال  
 بعد نمر میدهد. از این رو چنانکه میدانید، مسئولیت من  
 و شما، جناب رئیس دانشگاه، و مسئولیت همه آنان که  
 عهده دار کار شامخ آموزش و پرورش اند، صرفا مسئولیت  
 آتی یا امری نیست، مسئولیت شاید فردایی و سپس  
 فردایی است، مسئولیت تاریخی است. ما بیش از مردم  
 دیگر در برابر نسلهای آینده جامعه جهانی مسئولیت  
 داریم و اگر از وجدانی بیدار برخوردار باشیم، محض  
 مقتضیات موجود و منافع خصوصی، مصالح جامعه را به  
 خطر نخواهیم انداخت.

۱- ح- آریان پور  
 ۱۵ مهر ۱۳۳۱

دنباله سالی که گذشت

اصیل ضد رژیم و ضد امپریالیست جلوگیری کنند. سازمان  
 ما ز بد و پیدایش برای تحقق این شعار مبارزه کرده و در  
 سال گذشته با تجدید چاپ نامه های اعتراضی گروه های  
 دیگر، برگزاری شبهای پخش نوار شعرو سخنرانی کانسون  
 نویسندگان ایران در خارج و استفاده از امکانات علمی،  
 تاحدی که با اصول مبارزه در شرایط ترور و اختناق،  
 مغایرت نداشته باشد، به افشای رژیم شاه و تحریک  
 نیروهای ضد رژیم پرداخته است. هر چند که در این شیوه  
 مبارزه هم با کار رشتگی آشکار و نهان گروهکهای نفاق  
 دنباله در صفحه ۲۲

آمدند و با ارسال نامه های سرگشاده، مخالفت علنی خود را  
 با رژیم شاه عملا ابراز داشتند. سال گذشته را باید سالی  
 مثبت و از نظر سیاسی پریار برای کشور ما، ارزیابی نمود.  
 تظاهرات دانشجویان ایرانی در ایالات متحده، در  
 پاریس، هندوستان و سایر شهرها نمونه دیگر همبستگی  
 میان مبارزان داخل و خارج کشور بود.  
 کوشش سازمان مادر سال گذشته مانند سالهای پیش  
 برای اتحاد همه نیروهای ضد رژیم دیکتاتوری شاه بود،  
 اما گروهکهای نفاق افکن، مائوئیستها و عناصر بیروکراتور،  
 با انواع حیلها و نیرنگها کوشیدند تا از اتحاد نیروهای